

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

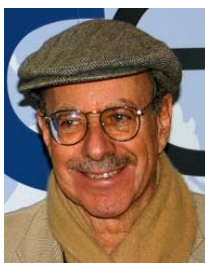
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جیمز پتراس
برگردان از: آمادور نویدی
۱۶ می ۲۰۱۹



ارزیابی قدرت جهانی امریکا در دوره ریاست جمهوری ترمپ

قدرت جهانی امریکا: دوره ترمپ: یک ارزیابی

مقدمه:

قدرت جهانی امریکا در دوره ریاست جمهوری ترمپ، منعکس کننده تداوم و تغییراتی است که سریعاً و عمیقاً در سراسر جهان آشکار می‌شوند و بر موقعیت و اشنگتن تأثیر می‌گذارند. ارزیابی پویایی قدرت جهانی امریکا، مشکل پیچیده‌ای است که نیازمند بررسی با ابعاد چندگانه است. ما بررسی خود را از طریق‌های زیر آغاز می‌کنیم:

- (۱) - اصولی را مفهوم‌سازی می‌کنیم که ساخت امپراتوری، به ویژه پایگاه‌های قدرت و تغییرات پویا در روابط و ساختارهایی را دیکته می‌کنند که موقعیت کنونی و آینده امریکا را شکل می‌دهد؛
- (۲) - شناسایی حوزه‌های نفوذ و قدرت، رشد و کاهش آن‌ها؛
- (۳) - بررسی مناطق درگیری و رقابت؛
- (۴) - رقابت‌های اصلی و فرعی؛
- (۵) - روابط پایدار و متغیر بین مراکز قدرت موجود و روبه‌رشد؛
- (۶) - پویایی داخلی که به قدرت نسبی مراکز رقابت قدرت جهانی امریکا شکل می‌دهد؛
- (۷) - بی‌ثباتی رژیم‌ها و دولت‌هایی که به دنبال حفظ و گسترش قدرت جهانی امریکا هستند.

مفهوم سازی قدرت جهانی

قدرت جهانی امریکا براساس چندین واقعیت مهم ساخته شده است. این‌ها عبارتند از: پیروزی امریکا در جنگ جهانی دوم، پیشرفت متعاقب موقعیت اقتصادی و برتری نظامی آن در پنج قاره جهان. امریکا از طریق مجموعه ای از پیمان‌ها (در اروپا از طریق ناتو؛ در آسیا از طریق رابطه هژمونیک خود با جاپان، کوریای جنوبی، فیلیپین و تایوان و همچنین استرالیا و نیوزیلند در اقیانوسیه؛ در امریکای لاتین از طریق رژیم‌های دست‌نشانده سنتی؛ و در افریقا از طریق حاکمان نواستعماری تحمیل شده پس از استقلال)، برتری خود را به پیش برد.

قدرت جهانی امریکا از طریق محاصره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و چین، تضعیف اقتصاد آن‌ها و شکست متحدان نظامی آن‌ها از طریق جنگ‌های منطقه‌ای ساخته شد. برتری اقتصادی و نظامی جهانی پساجنگ جهانی دوم، متحدان را مطیع ساخت و قدرت جهانی امریکا را تثبیت کرد، اما این در روابط سلطه، پایه‌های تغییرات تدریجی آغاز شد. قدرت جهانی امریکا سهمگین است، اما در طول زمان و مکان در معرض تغییرات اقتصادی و نظامی قرار گرفت.

حوزه های قدرت امریکا: گذشته و حال

قدرت جهانی امریکا از فرصت‌ها بهره برداری نمود، اما در ابتداء، به ویژه در کوریا، هندوچین و کوبا متحمل شکست‌های نظامی شد. حوزه های قدرت امریکا به وضوح در اروپای غربی و امریکای لاتین بودند، اما در اروپای شرقی و آسیای می‌جنگید.

مهمترین پیشروی قدرت جهانی امریکا با فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (تخریب شوروی - م)، دولت‌های دست‌نشانده اروپای شرقی، و همچنین گذار چین و هندوچین به سرمایه داری، طی سال‌های ۱۹۸۰ اتفاق افتاد.

ایدئولوگ‌های امریکا فرارسیدن امپراتوری تک‌قطبی و فارغ از محدودیت‌ها و دشواری‌ها به قدرت جهانی و منطقه‌ای خود را اعلام نمودند. امریکا به سوی تسخیر دشمنان پیرامونی پرداخت. واشنگتن ابتداء یوگسلاوی و سپس عراق را نابود کرد - آن‌ها را به ایالت‌های کوچک تجزیه نمود. وال استریت گروه کثیری از ابرشرکت‌های چندملیتی را جهت حمله به چین و هندوچین ترویج کرد که میلیاردها (دلار) سود از استثمار نیروی کار ارزان را به جیب زدند.

معتقدان (به) حکومت پایدار قدرت جهانی امریکا، رؤیای یک قرن از فرمان‌روائی امپریالیستی امریکا را می‌دیدند. درواقع، این چشم اندازی کوتاه مدت از فاصله میان دوپرده کوتاه بود.

پایان جهان تک‌قطبی: رقابت‌های جدید و مراکز قدرت جهانی و منطقه‌ای: یک مرور کلی

قدرت جهانی امریکا منجر به آن شد که واشنگتن در چندین منطقه بسیار سخت «بیش از حد دست درازی» کند: مجموعه ای از جنگ‌های طولانی مدت و پرهزینه را راه اندازی نمود، به ویژه در عراق و افغانستان، که سه پیامد منفی داشت: نابودی نیروهای مسلح و اقتصاد عراق که منجر به ظهور دولت اسلامی شد که اکثر کشور را به دست گرفت؛ اشغال افغانستان که منجر به ظهور طالبان و یک جنگ بیست ساله ادامه دار گشته که صدها میلیارد دلار و چندین هزار سرباز زخمی و کشته امریکائی هزینه برداشته است؛ در نتیجه، اکثریت قریب به اتفاق مردم امریکا نگاهی منفی نسبت به جنگ‌ها و ساخت امپراتوری دارند.

زمانی غارت و غلبه بر روسیه توسط امریکا به پایان رسید که پرزیدنت پوتین جانشین دولت دست‌نشاندهٔ پلنتسین شد. روسیه صنعت، علم، فن‌آوری و قدرت نظامی خود را بازسازی کرد. جمعیت روسیه استانداردهای زندگی خود را بهبود بخشید.

با بازیابی استقلال و پیشرفت تسلیحات نظامی روسیه، امریکا قدرت نظامی جهان تک‌قطبی خود را از دست داد. با این وجود، واشنگتن یک کودتا را تأمین مالی نمود که تقریباً دوسوم اوکراین را ضمیمه کرد. امریکا «دولت‌های کوچک» تجزیه شده از یوگسلاوی را در ناتو ترکیب کرد. اما روسیه با ضمیمه کردن کریمه و تأمین یک دولت کوچک در مجاورت گرجستان مقابله به مثل کرد.

چین تهاجم اقتصادی ابرشرکت‌های چندملیتی امریکائی را به تجربیات آموزشی جهت ساخت اقتصاد ملی و پلاتفرم صادراتی خود مبدل ساخت که کمک کرد و منجر به آن شد که چین به یک حریف و رقیب اقتصادی برای امریکا تبدیل شود.

ساخت امپراتوری جهانی امریکا در امریکای لاتین متحمل شکست‌های بزرگی شد که ناشی از به اصطلاح اجماع واشنگتن است. تحمیل سیاست‌های نئولیبرال، اقتصادهای آن‌ها را خصوصی و غارت کرد، طبقه کارگر و متوسط را فقیر ساخت، و باعث برانگیختن مجموعه‌ای از شورش‌های توده‌ئی و رشد جنبش‌های اجتماعی رادیکال و ایجاد دولت‌های چپ - مرکز گشت.

امپراتوری امریکا حوزه‌های نفوذ خود را در برخی از مناطق (چین، روسیه، امریکای لاتین و خاورمیانه) از دست داد، اگرچه نفوذ خود را در میان نخبگان در مناطق رقابت حفظ نمود و حتی جنگ‌های امپریالیستی جدیدی در ناحیه‌های تحت رقابت به راه انداخت. مهم‌تر از همه، امریکا از طریق نیروهای نیابتی مسلح خود به رژیم‌های مستقل در لیبیا، سوریه، ونزویلا، سومالی و سودان حمله کرد.

تغییر از جهان تک‌قطبی به جهان چندقطبی و ظهور تدریجی رقبای منطقه‌ئی منجر به آن شد که ستراتیژیست‌های جهانی امریکا در ستراتیژی خود تجدیدنظر کنند. سیاست‌های تهاجمی رژیم ترمپ زمینه را جهت تقسیم سیاسی در درون رژیم و در میان متحدان فراهم ساخت.

همگرایی و تفاوت‌های اوپاما و ترمپ در جهت ساخت امپراتوری

در دههٔ دوم قرن ۲۱، چندین صف بندی قدرت جهانی جدید پدید آمد: چین به رقیب اصلی اقتصادی برای قدرت جهانی و روسیه حریف نظامی بزرگی نسبت به برتری نظامی امریکا در سطح منطقه‌ئی تبدیل شده‌اند. امریکا جانشین امپراتوری استعماری سابق اروپائی در افریقا شد. حوزه نفوذ واشنگتن به ویژه در شمال و جنوب صحرای افریقا: کنیا، لیبیا، سومالی و اتیوپی گسترش یافت. ترمپ قدرت نفوذ در خاورمیانه، یعنی مصر، عربستان سعودی، امارات و اردن را کسب کرد.

اسرائیل نقش عجیب و غریب خود را حفظ کرد، و امریکا را به عنوان حوزه نفوذ خود تبدیل کرد.

اما امریکا برای حوزه نفوذ در لبنان، سوریه، ایران، عراق و الجزایر مواجه با رقبای منطقه‌ئی شد.

در جنوب آسیا، امریکا برای حوزه نفوذ از چین، هند، افغانستان و پاکستان مواجه با رقابت است.

در امریکای لاتین، تغییرات حاد و ناگهانی در حوزه‌های نفوذ، معمولی بود. نفوذ امریکا بین سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۱۵ کاهش یافت و از سال ۲۰۱۵ تاکنون بهبود یافته است.

صف بندی های قدرت امپریالیستی تحت ریاست جمهوری ترامپ

رئیس جمهور ترامپ با دشواری‌های پیچیده جهانی، منطقه‌ئی و سیاسی و اقتصادی داخلی روبه روست. ترامپ بسیاری از سیاست‌هائی را دنبال کرد و عمیق‌تر ساخت که توسط سیاست‌های اواما و کلینتن در ارتباط با کشورها و مناطق دیگر راه اندازی شده بودند. بااین‌حال، ترامپ همچنین سیاست‌های اسلاف خود را رادیکالیزه کرد و/یا متوقف نمود. او همزمان چاپلوسی و تهاجم را ترکیب کرد.

ترامپ هیچوقت محدودیت‌های قدرت جهانی امریکا را به رسمیت نشناخت. همانند سه رئیس جمهور قبلی، او بر این عقیده اصرار دارد که دوره‌گذار جهان تک‌قطبی امپراتوری را می‌توان دوباره تحمیل کرد.

ترامپ نسبت به روسیه، رقیب جهانی، سیاست «به عقب برگرداندن» را اتخاذ کرده است. ترامپ تحریم‌های اقتصادی را با این «امید» ستراتیژیک تحمیل نمود، که با فقیر کردن روسیه، بخش‌های مالی و صنعتی آن را تخریب کند که مجبور به تغییر رژیم شود و بتواند مسکو را به یک دولت دست‌نشانده تبدیل سازد.

ترامپ در ابتدای مبارزات انتخاباتی خود با خیال‌سازش به کمک جهت کسب و کار با پوتین لاس زد. بااین‌حال، انتصابات فوق‌خصمانه ترامپ و اپوزیسیون داخلی بزودی او را به سوی یک ستراتیژی بشدت نظامی برگرداند، و توافقات نظامی - از جمله هسته‌ئی - را به نفع ارتقاء گسترش نظامی رد کرد.

در ارتباط با چین، ترامپ با یک رقیب پویا و پیش‌رفته تکنولوژیک مواجه است.

ترامپ به یک «جنگ تجاری» متوسل شد که از «تجارت» فراتر رفته است تا با جنگ، ساختار اقتصادی و روابط اجتماعی بیجینگ را محاصره کند. رژیم ترامپ تحریم‌ها را تحمیل نموده و تهدید به بایکوت تمام صادرات چین کرده است.

ترامپ و تیم اقتصادی او خواستار آنند که چین تمام صنعت تحت حمایت دولت را خصوصی سازد و ملی زدائی کند. آن‌ها خواهان آنند که به طور یک‌جانبه قدرت تصمیم‌گیری داشته باشند که چه زمانی نقض قوانین امریکا صورت گرفته و قادر به تحریم‌های مجدد و بدون ریزنی باشند. ترامپ خواستار آن است که تمام توافقات تکنولوژیک، بخش‌های اقتصادی و نوآوری‌های چین در معرض دید، باز و به نفع کسب و کار امریکا باشند. به عبارت دیگر، ترامپ خواهان پایان حاکمیت و توقف پایه‌های ساختاری چین برای قدرت جهانی است. امریکا به «تجارت» محض علاقه‌ای ندارد. امریکا خواهان بازگشت به فرمانروائی امپراتوری بر یک چین مستعمره است.

رژیم ترامپ مذاکرات و به رسمیت شناختن رابطه شراکت در قدرت را رد کرده است: او رقبای جهانی خود را به عنوان دست‌نشانده بالقوه در نظر می‌گیرد.

ناگیر، ستراتیژی رژیم ترامپ هرگز در مذاکرات بر روی هرگونه موضوع اساسی به هیچ توافق پایداری نخواهد رسید. چین دارای یک ستراتیژی موفق جهت قدرت جهانی است که با ۶ تریلیون دلار در سطح جهانی پروژه توسعه جاده و کمربند را ساخته، که ۶۰ کشور و چندین منطقه را به یک دیگر وصل می‌کند. پروژه جاده و کمربند، بنادر بحری، سیستم‌های راه آهن و هوایی را ساخته و صنایعی را به هم متصل می‌کند که توسط بانک‌های توسعه تأمین مالی شده‌اند.

درمقابل، بانک‌های امریکائی صنعت را استثمار کرده‌اند، سفته‌بازی می‌کنند و در درون مدارهای مالی بسته، فعالیت می‌نمایند. امریکا تریلیون‌ها دلار جهت جنگ‌ها، کودتاها، تحریم‌ها و دیگر فعالیت‌های انگلی هزینه می‌کند که هیچ ربطی با رقابت‌های اقتصادی ندارند.

متحدان رژیم ترمپ در خاورمیانه، یعنی عربستان سعودی و اسرائیل، متحدان انگلی هستند که حفاظت می‌خرند و باعث تحریک جنگ‌های پرهزینه می‌شوند.

اروپا درباره افزایش صادرات صنعتی چین شکایت می‌کند، اما واردات کالاهای مصرفی خود را نمی‌بیند. با این حال، اتحادیه اروپا قصد دارد که در برابر تحریم‌های ترمپ که منجر به بن بست می‌شود، مقاومت کند.

نتیجه گیری

تازه ترین دوره اوج قدرت جهانی امریکا، دهه بین سال‌های ۹۹-۱۹۸۹، شامل کاهش قدرت و متوسل شدن کنونی آن به جنگ‌های تجاری، تحریم ها و تهدیدات هسته ئی است.

در طول هفت دهه گذشته، ساختار قدرت جهانی امریکا تغییر کرده است. ساختمان امپراتوری جهانی امریکا با فرماندهی امریکا جهت بازسازی اقتصاد اروپای غربی و جایگزینی امپراتوری‌های انگلیس، فرانسه، پرتغال و بلجیم در آسیا و افریقا آغاز گشت.

امپراتوری از طریق ابرشرکت‌های چندملیتی امریکائی در امریکای جنوبی گسترش یافت و رخنه کرد. با این حال، نظربه این که امریکا شاهد مقابله ناموفق با جنبش‌های رهائی بخش ملی در کوریا، هندوچین، کشورهای جنوب افریقا (آنگولا، کنگو، و غیره) و کارائیب (کوبا) بود، ساخت امپراتوری امریکا پروسه ای مستقیم نبوده است. در اوایل سال‌های ۱۹۶۰، امریکا جایگزین رقبای اروپائی خود شد و باموفقیت آن‌ها را به عنوان متحدان مطیع خود ترکیب نمود.

رقبای اصلی واشنگتن در حوزه های تحت نفوذ حزب کمونیست چین و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با متحدان خود در میان دولت‌های دست نشانده و انقلابیون خارج از کشور بودند.

پیروزی‌های معماران امپراتوری امریکا منجر به تغییر رقبای کمونیست و ملی گرای آن‌ها به حریفان سرمایه داری نوپا شد.

در یک کلام، سلطه امریکا منجر به ایجاد رقبای سرمایه داری، به ویژه در چین و روسیه شد.

متعاقباً، پس از شکست‌های نظامی و جنگ‌های طولانی مدت امریکا، قدرت‌های منطقه ئی در خاورمیانه، شمال افریقا، جنوب آسیا و امریکای لاتین بسط و توسعه یافتند. بلوک های منطقه ئی با دست نشانندگان امریکا جهت کسب قدرت به رقابت پرداختند.

تنوع مراکز قدرت منجر به جنگ‌های جدید و پرهزینه گشت. واشنگتن کنترل انحصاری بازارها، منابع و اتحاد ها را از دست داد، و رقابت حوزه های قدرت امریکا کاهش یافتند.

رژیم ترمپ برای مقابله با این محدودیت‌ها بر قدرت جهانی امریکا و جهت بازیابی سلطه امریکا، یک ستراتیژی طراحی کرد - و توانائی محدود و ساختار سیاسی، اقتصادی و روابط طبقاتی امریکا را نادیده گرفت.

چین فن آوری امریکا را فرا گرفت و بدون پیروی از مراحل قبلی، پیشرفت‌های جدیدی به دست آورد.

روسیه از ضررها و تحریم‌ها بهبود یافت و روابط تجاری جایگزین را تأمین نمود که با تقابل های جدید امپراتوری جهانی امریکا مقابله نماید. رژیم ترمپ یک «جنگ تجاری پایدار»، اما بدون متحدان پایدار را به راه انداخت. به علاوه، او موفق به تضعیف شبکه زیربنای جهانی چین نشد؛ اروپا خواستار ورود و تضمین حفظ خودمختاری به معاملات تجاری با چین، ایران و روسیه شد.

ترمپ بسیاری از قدرت‌های منطقه ئی را که تهدیدات او را نادیده گرفته اند، تحت فشار قرار داده است.

امریکا هنوز یک قدرت جهانی باقی مانده است. اما خلاف گذشته، جهت «ساختن امریکای قدرت‌مند»، فاقد پایگاه صنعتی است. صنعت تابع امور مالی است؛ و نوآوری‌های تکنولوژیک جهت افزایش باروری با کارگر ماهر مرتبط نیستند.

ترمپ متکی به تحریم هاست، اما آن‌ها جهت تضعیف قدرت‌مندان منطقه‌ئی شکست خورده اند. تحریم‌ها ممکن است که دسترسی به بازارهای امریکا را موقتاً کاهش دهد، اما ما مشاهده کرده ایم که شرکای تجاری جدیدی جایگزین آن‌ها می‌شوند.

ترمپ در امریکای لاتین موفق به کسب رژیم‌های دست‌نشانده ای شده است، اما موفقیت‌ها متزلزل و برگشت پذیرند.

تحت رژیم ترمپ، کسب و کارهای بزرگ و بانکداران، قیمت‌های سهام بازار و حتی نرخ رشد تولید ناخالص داخلی را افزایش داده اند، اما او با بی‌ثباتی سیاسی شدید داخلی و سطوح بالای ناراحتی در میان شاخه‌هایی از دولت مواجه است. در تعقیب وفاداری نسبت به صلاحیت، منصوبین ترمپ منجر به صعود مقامات کابینه ای شده اند که به دنبال استفاده یک‌جانبه از قدرتی هستند که امریکا دیگر فاقد آن است.

الیوت ابرامز می‌تواند با معافیت از مجازات، دویست و پنجاه هزار نفر از مردم امریکای مرکزی را قتل‌عام کند، اما او در تحمیل قدرت امریکا بر ونزویلا و کوبا شکست خورده است. پومپئو می‌تواند کوریای شمالی، ایران و چین را تهدید کند، اما این کشورها اتحادهای خود را با رقباء و حریفان امریکا تقویت می‌کنند. بولتون می‌تواند منافع اسرائیل را به پیش ببرد، اما مکالمات آن‌ها در یک کیوسک تلفون انجام می‌گیرد- که فاقد پژواک هیچ یک از قدرت‌های جهانی است.

ترمپ برنده انتخابات ریاست جمهوری شد و امتیازات برخی از کشورها را تضمین کرده است، اما او متحدان منطقه‌ئی و دیپلوماتیک امریکا را منزوی کرده است. ترمپ ادعا می‌کند که او امریکا را قدرت‌مند می‌سازد، اما او به توافقات تجاری چندجانبه ستراتیژیک سودآور صدمه زده است.

با تاکتیک‌های قلدری، «قدرت جهانی» امریکا پیش‌رفت نمی‌کند. پروژه‌های (کسب) قدرت به تنهایی، شکست خورده اند - آن‌ها نیازمندند که محدودیت‌های واقعی اقتصادی و خسارات ناشی از جنگ‌های منطقه‌ئی به رسمیت شناخته شوند.

درباره نویسنده:

جیمز پتراس، استاد بارتل (بازنشسته) جامعه‌شناسی در دانشگاه بینگهامتون، نیویورک است.

برگرداننده شده از:

US Global Power: The Trump Period: An Assessment, By: James Petras

<https://petras.lahaine.org/us-global-power-the-trump-period/>

<https://petras.lahaine.org/b2-img/PetrasUSGlobalPower.pdf>